



می‌نوشتم و می‌نوشتتم

از آن دست نویسندehاست که هم برای کودکان و نوجوانان آثار خواندنی زیادی نوشته، هم آثارش برای بزرگسالان با موفقیت و استقبال روبه‌رو شده است. او این روزها مدیر کل «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان همدان» است. نگاه کوتاهی به زندگی او کافی است تا بدانیم، نه تنها بخش مهمی از زمان خودش را صرف دنیای کودکان و نوجوانان کرده است، بلکه حالا هم برای آن‌ها فعالیت می‌کند.

شاید شما هم اسم کتاب «**دختر شینا**» را شنیده باشید که خاطرات **قدم‌خیر محمدی** از جنگ ایران و بعث عراق است. این کتاب تا به حال بیش از ۱۰۰ بار در ایران تجدید چاپ شده و به دست خوانندگان انگلیسی‌زبان، ترک‌زبان، عربی‌زبان و روسی‌زبان رسیده است. اما در مورد **بهناز ضرابی‌زاده** چه چیزهای دیگری می‌دانید؟



کودکی

آن سال‌ها در اغلب خانه‌ها کتابخانه نبود، اما پدر من کلی کتاب داشت که چیزی از آن‌ها سر در نمی‌آوردم. البته کتاب‌ها را ورق می‌زدم و فکر می‌کردم یک جا اتفاق جذابی می‌افتد که من آن را می‌فهمم. آن موقع کتاب کودک نداشتیم و در مدرسه فقط «مجلهٔ پیک» (که بعدها نام آن شد رشد) وجود داشت. پیک هم برای خانواده‌های ثروتمند بود. بچه‌هایی که پیک را می‌گرفتند، فوری آن را می‌گذاشتند توی کیفشان و به ما نمی‌دادند. اما بالاخره یک روز با بچه‌های همسایه کتابخانه زدیم. پول می‌گذاشتیم و کتاب می‌خریدیم و توی کتابخانه‌ای می‌گذاشتیم که در خانهٔ دختر همسایه بود. برای خودمان کارت عضویت درست کردیم و با اینکه تعداد کتاب‌هایمان زیاد نبود، آنجا برایم جذاب بود. همسایهٔ دیگری هم داشتیم که پسرش خیلی از ما بزرگ‌تر بود. کتاب تهیه می‌کرد و به مادرش می‌داد تا کتابخانهٔ خانگی داشته باشند. ما پیش خانم همسایه قرآن یاد می‌گرفتیم و هر بار او کتابی به ما امانت می‌داد. بعدها دیدم که بقال محل همیشه به سمت دکهٔ روزنامه‌فروشی می‌رود و چند تا «کیهان بچه‌ها» زیر بغلش است. با خودم فکر کردم شاید آن‌ها مجله‌های قدیمی هستند و دیگر آن‌ها را لازم ندارد. یک روز رفتم و به او گفتم می‌شود آن مجله‌ها را به من بدهد. او عصبانی شد و گفت نه. راستش تمام بچگی دوست داشتیم کیهان بچه‌ها و پیک داشته باشیم.



بعضی از جوایز او

- جایزه کتاب سال شانزدهمین دوره کتاب سال دفاع مقدس، به خاطر تألیف کتاب دختر شینا
- نشان طلایی جایزه ادبی «اوراسیا» برای کتاب «گلستان یازدهم»
- مقام‌های اول، دوم و سوم در یادواره شهدای دانشجویی کشور
- تقدیر شده در چهارمین و ششمین جایزه ادبی اصفهان
- برگزیده در هشتمین، نهمین و دهمین جشنواره مجمع خبرنگاران و نویسندگان دفاع مقدس

بهناز ضرابی زاده
متولد: ۱۳۴۷
محل تولد: همدان

تقریظ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، بر کتاب «دختر شینا» که خاطرات خانم قدم‌خیر محمدی کنعان از همسر شهیدش (سردار حاج ستار ابراهیمی هزیری) و به قلم خانم ضرابی زاده است - بدین شرح است:

بسمه تعالی

رحمت خدا بر این بانوی صبور و باایمان؛ و بر آن جوان مجاهد و مخلص و فداکاری که این رنج‌های توانفرسای همسر محبوبش نتوانست او را از ادامه جهاد دشوارش باز دارد. جا دارد از فرزندان این دو انسان والا نیز قدردانی شود.

شهریور ۹۱

نوجوانی

حالا داستان و انشاهای خوب می‌نوشتم. کتابخانه مدرسه هم پر از کتاب بود و می‌توانستم کتاب به امانت بگیرم. یک روز هم تبلیغی در تلویزیون دیدم در مورد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. به آنجا رفتم و عضو کتابخانه‌اش شدم. حالا کلی کتاب برای خواندن داشتم. یادم است یک روز از صداوسیما به مدرسه ما آمدند تا تست گویندگی بگیرند. من در آن تست انتخاب شدم و از من خواستند گوینده رادیو شوم. مثل هر نوجوانی خوش حال شدم. اما باید از سد یک تست دیگر هم می‌گذشتم. برای امتحان بعدی هم رفتم و موفق شدم. بعد از مدتی به عنوان گوینده برنامه کودک رادیو همدان شروع به کار کردم و حدود چهار پنج سال این تجربه ادامه پیدا کرد. با این تجربه وارد جامعه شدم و با افراد زیادی آشنایی پیدا کردم. بعد از آن گزارشگری برای رادیو را شروع و تجربه کردم که در آغاز نوشتن حرفه‌ای کمک بزرگی به من کرد.

بعضی از کتاب‌های او برای کودکان و نوجوانان

- عروسکم گم شده
- آن روز سه‌شنبه بود
- بابای ۹ سالگی
- آدم برفی
- مرغ شل
- گنجشک سبز و آبی
- سیب آرزو

جوانی

از کودکی تا جوانی همیشه فکر می‌کردم به یک مربی نیاز دارم تا مرا برای نوشتن راهنمایی کند. دیپلم که گرفتم مصمم شدم همین راه را بروم. من داستان می‌نوشتم و می‌توانستم مربی داستان‌نویسی و شعر شوم. در چند مرحله آزمون شرکت کردم و مربی شدم. احتمال دارد بخواهید بدانید که داستان اولین اثر حرفه‌ای من چه بود؟ اولین داستان من در مجله «اطلاعات هفتگی» منتشر شد. یک داستان کوتاه بود. بعد با مجله‌های دیگر ارتباط پیدا کردم. چندی بعد وارد یک مدرسه شدم و فعالیت‌ها را به عنوان معلم شروع کردم. قدم بعدی تحصیلات دانشگاهی بود. من در رشته ادبیات فارسی درس خواندم و بعد از آن ازدواج کردم و تا مدتی فعالیت‌هایم متوقف شد. شروع فعالیت دوباره من از سال ۱۳۸۱ بود. از همان سال، ورود جدی من به ادبیات داستانی شروع شد. باید چند سال دوری و کوتاهی‌ام را جبران می‌کردم. پس یک برنامه نوشتنم. انتظاراتم از خودم را می‌نوشتم و هر از گاهی به سر رسید مراجعه می‌کردم. همین داشتن برنامه مرا مقید می‌کرد که مطالعات و نوشتنم جدی باشد. هر روز بودم. هر کتاب جدیدی را که وارد بازار می‌شد، می‌خواندم. از ادبیات معاصر ایران دور نماندم. در جلسه‌های نقد شرکت می‌کردم و می‌نوشتم و می‌نوشتم و می‌نوشتم.